

یک جور موسیقی به وجود آورده است، پیدا است. من عاشق صدای به هم خوردن تراشه‌های بلورم و همیشه این صدا را در فیلم‌هایم گذاشتم. این صدا، صدای الوهیت است.

■ **آثار مستند شما هم نسب روشنی از آیین‌ها و مثلاً تعزیه دارند.**

بله. در «آتش سبز» وقتی می‌خواهند لطفعلی خان را اسیر کنند، شما دقیقاً تعزیه می‌بینید. صحنه درست مثل صحنه تعزیه و فضا دقیقاً تداعی‌کننده فضای شهادت است. این فرم، معنای شهادت می‌دهد و هیچ لزومی ندارد که بعد از آن گفتار بیاید و توضیح بدهد که لطفعلی‌خان را دستگیر می‌کنند و به قتل می‌رسانند و باقی قضایا. شهادت در همان صحنه اتفاق افتاده است.

■ **وقتی از پیوند آیین‌ها و هنرهای تجسمی در دوران معاصر سخن به میان می‌آید، معمولاً ذهن فوراً می‌رود**



عکس: ابوالفضل شمس‌آبادی/ایران

سراغ مکتب سقاخانه، شما به‌عنوان فارغ‌التحصیل نقاشی آیا فرآز دیگری از این پیوند را در هنرهای تجسمی مابویزه در نقاشی معاصر نمی‌بینید؟

سال‌های اول انقلاب سعی کردند این پیوند را با آیین‌های مذهبی به وجود بیاورند؛ اما اشکال بزرگ این بود به جای استفاده از فرمت و ساختار مذهبی، فقط موضوعات مذهبی را برگزیدند. این دو با هم فرق می‌کنند. نقاشی‌های ظاهر مذهبی دهه ۶۰ فرمت‌های رئالیسم سوسیالیستی را آوردند و خواستند موضوعات مذهبی را با آن فرمت‌ها بیان کنند. طوری که اگر به جای آن شهید یا آن برادر رزمنده یک شنی بگذاری، فرقی نمی‌کند.

■ **یعنی فرم و محتوا از هم قابل تفکیک بودند و این، یعنی سعی در سوار کردن محتوا در ساختاری از پیش موجود، ضعف کار هنری است و معمولاً شکست می‌خورد.** در هنر، فرم و محتوا یکی می‌شوند.

بله. کار هنری این نیست که ما مضمون را برداریم و فرم‌های ساختار مشخص قالب کنیم؛ مضمون باید از خودش ساختار بنراود. ساختار باید از درون

مضمون دربیاید. در واقع این فرم است که می‌گوید چه معنایی در کار است، نه مضمون. فرم مضمون‌زا و معنازا است. ممکن است شما یک مضمون از پیش مشخص داشته باشید اما فرم این توان را دارد که یک معنای جدید، حتی ضد معنای مد نظر شما به وجود بیاورد. فرم‌هایی که در آن سال‌ها در نقاشی کار شده، اگرچه حامل مضامین الوهی است اما نمی‌تواند اندیشه الوهی را مطرح کند. چون خود فرم از اندیشه‌ای ماتریالیستی آمده، نه از اندیشه‌ای الوهی. در نتیجه هیچ کدام از آن نقاشی‌ها آیین‌مند نمی‌شوند.

■ **یعنی می‌خواهید بگویید حدی از خلاقیت در این آثار نیست و امر خلاقه اتفاق نمی‌افتد؟**

نه، نیست. چون آن فرمت‌ها قبلاً در رئالیسم سوسیالیستی شوروی سابق تجربه شده بوده. فقط مضمون فرق کرده، وگرنه تکرار آن آثار بوده است. این طوری نمی‌توان با هنر مواجه شد. شما نگارگری‌های ما را در قرن‌های هشتم و نهم ببینید. روایت‌شان روایت آیینی است، نه روایت موضوعی. مثلاً نقاشی «یوسف و زلیخا» ی کمال‌الدین بهزاد را ببینید. در آن یک آیین عشق و فرار جاری است، نه یک موضوع عشق و فرار. حتی خود فضا آیینی را برگزار می‌کند که شما به یوسف و زلیخا برسید. این آیین، آیین سلوک است. شما باید از تمامی خطوط رد شوید و به آنها برسید. در واقع بیننده هم در این سلوک مشارکت می‌کند. این، یعنی یک کار آیین‌مند. خلاقیت آیینی اینجا خودش را نشان می‌دهد. در فرم. در نحوه قلمگیری، در خطوطی که می‌بینید. تو باید با اینها سلوک کنی تا برسی به آن آیین؛ وگرنه نمی‌توانی برسی.

■ **شما همیشه در بیان نسبت عکاسی و نقاشی گفته‌اید که با ظهور عکاسی، نقاشی از فیگوراتیو بودن رهایی پیدا کرد و ثبت و ضبط جهان را وا گذاشت و به اصل خودش نزدیک شد. اگر کار عکاسی را صرفاً ثبت جهان بدانیم و نه خلق جهانی تازه، چطور می‌توان از آن انتظار کار خلاقه از جمله در پیوند با آیین‌ها داشت؟ مثلاً عکس‌هایی که مراسم مذهبی را در موقعیت سوگرائی می‌بینند، چگونه و در چه حالتی می‌توانند، خلاق باشند و فقط گزارش گروه‌دست به کار ثبت وقایع نباشند؟**

عکاسی به هر حال حاصل دوران مدرن است. گرچه سینما هم حاصل دوران مدرن است اما سینما چیزی در خودش دارد که عکاسی ندارد. عکاسی حاصل کارکرد صنعتی دوران مدرن است واین وجه صنعتی خود را همواره درخودش حفظ می‌کند. به همین جهت است که رولان بارت می‌گوید، عکاسی امر ماضی است و امر مضارع نیست؛ و امر ماضی یعنی مرگ.

■ **اتفاقاً می‌خواستم برسم به همین جا که اگر به تعبیر شما، عکاسی در عین حال هنر هم هست. بستگی دارد که در چه زمانی و چگونه اتفاق بیفتد. اولین کسی که عکسی از یک پشت بام گرفته، می‌تواند کار خلاقه کرده باشد به شرطی که فقط تصویر جهان**

مقابل دوربین را ضبط نکرده باشد و جهانی دیگر آفریده باشد. یک عکاس، یک فلفل سبز را چنان عکاسی می‌کند که به کل کره زمین تبدیل می‌شود. در اینجا دیگر عکاسی به معنای ضبط جهان معاصر نیست بلکه به مثابه اندیشه در برابر شیء است. هنر، انکشاف جهان است. ما در عکس به مثابه هنر، فقط یک پیرمرد، یک پیرزن و یک منظره نمی‌بینیم بلکه دیدی جدید از یک منظره می‌بینیم. همان کاری که نقاشی‌های پل سزان انجام می‌دهند. سزان به ظاهر منظره می‌کشد اما آن منظره را به یک بعد متافیزیک تبدیل می‌کند. بعدی که درون منظره را می‌بیند و دیگر بیرون آن را نمی‌بیند و حتی بیرون منظره، حذف و به هندسه‌ای درونی تبدیل می‌شود. آن منظره، خودش فی‌نفسه به این تبدیل می‌شود. سزان با خودداری کامل، آیین را برگزار می‌کند و صداقتش در این است که هرگز نمی‌خواهد خود را الهی جلوه دهد. و آیین را اجرا می‌کند و مابقی را به مخاطبش و امی‌گذارد. در حالی که خیلی از عکس‌هایی که به‌نام عکس آیینی در ایران می‌بینیم،

بیشتر گزارش هستند و گزارش تصویری، آیین نیست. بعضی از آنها گزارش‌های پدی هم نیستند و به‌عنوان سند لا‌زمند و ما نمی‌توانیم منکر ارزش سندی آنها باشیم. دست‌شان هم درد نکند و برای ثبت در تاریخ ما به این گزارش‌ها نیاز داریم و آیین مهم است اما اینکه این عکس‌ها آیا نسبتی با خودشان آیین نیستند. البته بسیاری از این عکس‌ها به لحاظ زیبایی شگفت‌انگیز بودند اما اینها زیبایی هیچ کدام از جنس آیین نیست. البته من همه عکس‌ها را که ندیده‌ام و در مورد آناری که دیده‌ام حرف می‌زنم. برای حرف زدن در مورد همه آثار، کار تحقیقاتی لازم است و من چون همه عکس‌ها را ندیده‌ام، برای حرف زدن در مورد مجموعه آثار عکاسی موسوم به آیینی، صلاحیت ندارم.

■ **در آثار ادبی ما امع از شعری چطور؟ اگر از ذهنیت**

مجنون یا آیین‌های سفر استفاده می‌کند. مثلاً از این بیت امیر معزی که «ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من/ تا یک زمان زاری کنم بر رُبَع و اطلال و دمن». اردبیلی این اطلال و دمن را به قدری زیبا در شعر خود می‌آورد که ما با همان آیین‌مندی رویه‌رو می‌شویم. طوری که شعر تبدیل به آیین می‌شود. این سه نفر یعنی آزادی‌ور، رسایل و اردبیلی، گذشته فرهنگ ما را در شعر مدّن احیا و تبدیل به امر مدرن می‌کنند. این یعنی آیین. ما در این شعرها با کاری شبیه نقاشی‌هایی که در مکتب سقاخانه انجام شد، رویه‌رو می‌شویم. چه بسا این شعرها در نوع پیوندشان با آیین، موفق‌تر از آن نقاشی‌ها هم بوده باشند. در نقاشی‌ها نوعی صورت‌نگری می‌بینیم اما در این شعرها، زبان در درون مسأله فرومی‌رود و آنجا خود را بروز می‌دهد.

■ **این البته ویژگی کلام است و بحث معروف**



عکس: امیرمسعود زین‌العابدین/ایران

نگارگری‌های ما را در قرن‌های هشتم و نهم ببینید. روایت‌شان روایت آیینی است، نه روایت موضوعی. مثلاً نقاشی «یوسف و زلیخا» ی کمال‌الدین بهزاد را ببینید. در آن یک آیین عشق و فرار جاری است، نه یک موضوع عشق و فرار. حتی خود فضا آیینی را برگزار می‌کند که شما به یوسف و زلیخا برسید.

این آیین، آیین سلوک است. شما باید از تمامی خطوط رد شوید و به آنها برسید. در واقع بیننده هم در این سلوک مشارکت می‌کند. این، یعنی یک کار آیین‌مند. خلاقیت آیینی اینجا خودش را نشان می‌دهد. در فرم. در نحوه قلمگیری، در خطوطی که می‌بینید. تو باید با اینها سلوک کنی تا برسی به آن آیین؛ وگرنه نمی‌توانی برسی



عمومی که گروه خاصی از آثار را آیینی می‌پندارد، بگذریم، در گستره وسیع ادبیات خلاقه معاصر، کجا ما شاهد پیوند آیین و اثر ادبی بوده‌ایم؟

شعر بعد از نیما به نظر من از آیین فاصله می‌گیرد و بیشتر از نمادهای سیاسی استفاده می‌کند که نمادهای معدودی هم هستند مثل شب، زمستان، پاییز، خزان و از این بدست؛ اما در شعر بعد از آن، یعنی نسل جوان‌تر به‌دلیل دوره‌ای که در آن قرار گرفته، تعدادی از اشعاران هستند که آیین مسأله آنها است. مثل شعرهای هوشنگ آزادی‌ور در تنها کتابش.

■ **پنج آواز برای ذوالجناح.**

بله؛ او در آن کتاب تمرکز ویژه‌ای دارد بر چهره‌های آیینی و شعر خود را از این طریق آیین‌مند می‌کند. یعنی نمی‌آید از آیین حرف بزند، بلکه آیین را در شعرش اجرا می‌کند. یا مثلاً حسین رسایل هم در این زمینه شاعر شاخصی است. او فهم نمادینی از آیین‌های تعزیه‌مانند دارد. در حالی که فضایی آیینی اردبیلی که از رمانس‌های عاشقانه کهن مثل لیلی و



گذری بر حضور آیین‌ها در تاریخ شعر فارسی

ارتباط آیین و شعر به زعم من چیز جدیدی نیست. با این حال فلاش بک کوتاهی می‌زنم و زود برمی‌گردم به دوران معاصر.

آیین مجموعه‌ای از مسائل را در بر می‌گیرد. مثل اساطیر، مذهب، رسوم و اعتقادات. اگر قدیمی‌ترین شاعر ایران را رودکی در نظر بگیریم و شعرهایش را مرور کنیم، می‌بینیم آیین از همان ابتدا در شعر ما حضور داشته. آنجا که رودکی در شعرش از بی‌بنیادی دنیا می‌گوید یا مقولاتی مانند پیروی و برخورد انسان با پیروی را دستمایه قرار می‌دهد. در ادبیات کلاسیک ما حضور آیین‌ها به اوج خود می‌رسد. شما وقتی سفینه بزرگ عطار نیشابوری که منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه، اسرارنامه و مختارنامه است را می‌خوانید، می‌بینید پُر از استعارات صریح آیینی است. همچنین وقتی مولانای رومی، صحبت از وصال، فراق، عشق براساس تکلیف و عشق واقعی می‌کند، در تمام اینها اشاره به آیین‌ها و ستایش آیین‌ها وجود دارد. در فردوسی هم که بیکران است. او هم از آیین‌ها استفاده می‌کند و هم آنچه می‌گوید، بعدها به صورت آیین درمی‌آید. آیین سیاوش‌خوانی و گذر سیاوش از آتش، قرن‌ها است که بعد از فردوسی در ایران جریان دارد. خیام هم در شعرهایش اشاره به آیین دارد و بعدها اثرش زمینه‌ساز آیین خیام‌خوانی می‌شود که الآن هم با سازهای موسیقی و رباعیات خیام در بوشهر اجرا می‌شود. این خیام‌خوانی در رفتارهای روزانه بوشهری‌ها هم وجود دارد. مثلاً وقتی در کشتی هستند، ماهی زیاد گرفتند و خوشحالند یا وقتی هوا احتمال آمدن باران را می‌دهد، خیام‌خوانی می‌کنند.

در مشروطه، شاعران مهم ما شعر آیینی می‌گویند. از فرخ‌ی زیدی شما بگیرید تا میرزاده عشقی و عارف قزوینی. نزدیک به یک قرن است که مردم شعر معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» از عارف قزوینی را می‌خوانند و این شعر نه تنها کهنه نمی‌شود که انگار گذر زمان آن را نوتر و دلپذیرتر هم کرده است. یا شاعر بسیار معروف «مرغ سحر» از ملک‌الشعرای بهار را که دارد با آیینی، ستایش روزی دیگر، بهتر از آن روز را می‌کند؛ روزی که قرار است بیاید.

بعد می‌رسیم به مرحوم نیما یوشیج. کسی که در شعر ما تحولی بی‌سابقه پدید آورد؛ آن هم به تنهایی. کسی که از مقام شاعر فراتر می‌رود و تبدیل به یک فرهنگ می‌شود. نیما در جایی به صراحت می‌گوید: «بالاخره شاعر باید یک آیینی داشته باشد، یک مذهبی داشته باشد، یک مرامی داشته باشد.» این سه حرف به ظاهر بوی کهنگی می‌دهد ولی او مدرن‌ترین شاعر ماست و به زعم من ما تا همین امروز هم در مدرن بودن نتوانسته‌ایم از نیما عبور کنیم. به عنوان کسی که پنجاه سال سر در شعر داشته، اگر از من پرسند مدرن‌ترین شاعر امروز ایران کیست، بدون تردید خواهم گفت نیما. حالا آدم مدرنی مثل نیما روی این سه کلمه تأکید می‌کند. مرام، مذهب و آیین و موفقیت شاعر را در گرو برداردی از این سه چیز می‌داند. اگر اینها را داشت، این شاعر شاعر موفقی است. منظومه «افسانه» به عنوان اولین اثری که به عنوان شعر نیمایی پذیرفته می‌شود، در وصف عشق، فراق و جدایی است. آیا عشق، فراق و وصال آیین نیست؟

به عقیده من هر جا که شعر تمایل به فضیلت‌ها و خصلت‌های انسانی و حسن‌وحال‌های ماورایی داشت، دارد در جریان آیین حرکت می‌کند. پرداختن به آیین در شعر به شکل‌های مختلفی صورت پذیرفته است. گاهی به صورت طنز اتفاق افتاده، گاهی به شکل عرفان و گاهی حتی فلسفه. بسیاری از اندیشمندان درجه یک ما دست آخر برای بیان آن اندیشه‌های آیینی و معنوی خود، پناه به شعر آورده‌اند؛ در حالی‌که شهرت‌شان ابداً به خاطر شاعری نبوده و نیست. مثال بارز آن ملاصدرا است؛ یا حاج ملا هادی سبزواری. اینها دو تن از بزرگ‌ترین فیلسوفان و اندیشمندان تاریخ ما هستند که تقریباً می‌شود گفت متأخر و نزدیک به معاصرند. آن‌ها وقتی تمام حرف‌هایشان را در کتب فلسفه زدند، انگار چیزی به آن‌ها نماند زد که این حرف‌ها، فلسفه‌ها و اندیشه را با شعر بیان کنند. این است که یک دفعه برای اندیشه‌های خود شروع به شاعری می‌کنند و درصدد اجرای اندیشه‌های آیینی خود در شعر برمی‌آیند. متأسفانه ذهن ما در دوران معاصر محدود شده و صورت‌های اجرایی آیین را در اشکال محدودی که وجود دارد خلاصه می‌بینیم. هنر آیینی دامنه گسترده‌ای دارد و فقط در طبل و شیپور و این چیزها خلاصه نمی‌شود. بله، شعری که به یک شخصیت مقدس می‌پردازد، آیینی است؛ همان‌طور که تعزیه هنر آیینی است اما نباید فکر کنیم که هنر آیینی فقط در این اشکال خلاصه می‌شود. این انحصار متأسفانه چیزی است که هنر آیینی را در ذهن ما بسیار بسیار محدود می‌کند. وگرنه به باور بنده آیین در اشعار سهراب سپهری و اخوان هم بسیار اتفاق می‌افتد. همین‌طور در آثار شاعران مدرنی چون مرحوم بژن‌الهی، مرحوم بهرام اردبیلی و مرحوم هوشنگ آزادی‌ور. من برای هر سه این‌ها که نام بردم، مصداق دارم. شما وقتی مجموعه شعرهای بژن‌الهی را می‌خوانید، می‌بینید که این شاعر مدرن جایی در شعرش به صراحت دارد شبی را در حرم امام رضا (ع) وصف می‌کند. آسمان و اینها را وصف می‌کند و در نهایت می‌گوید: «چون فیروزه رضا؛» یعنی آسمان مشهد را به فیروزه رضا تشبیه می‌کند. یا مرحوم بهرام اردبیلی که نمونه شعر آیینی بسیار دارد. مثل «چنگ می‌زنم به تار مویی از مزگان‌ش تا بافه کفتم باشد یا ماه بنی‌هاشم» که این ماه بنی‌هاشم معلوم است که قمر بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل (ع) است.

بعد مرحوم هوشنگ آزادی‌فر در کتاب «پنج آواز برای ذوالجناح» را داریم که صریحاً نام می‌برد و غیرمستقیم هم نمی‌گوید. آزادی‌ور در «...ذوالجناح» شاعر مدرنی است و یکی از بهترین نمونه کتاب‌های شعر مدرن معاصر ما را رقم می‌زند. کتابی که به واقع‌ه عاشورا می‌پردازد و کاراکتری به اسم ذوالجناح دارد.

متأسفانه خیلی‌ها فکر می‌کنند که فقط در هنر سنتی باید آیین‌ها را جست‌وجو کنیم. در حالی که نمونه‌های مدرن بسیاری داریم که از آیین‌ها استفاده کرده‌اند. شاعرانی که نام بردم، این را گواهی می‌دهند. شاعران بسیار دیگری هم داریم که با اندک تأملی می‌توان به حضور آیین‌ها در شعرشان پی برد. مثل مرحوم محمود شجاعی که یک سری شعر دارد در باره شخصیت مذهبی شمعون. او هم چنین شعرهایی دارد با عنوان «شب‌های زیارت» که در آن‌ها به آیین‌های زیارت پرداخته. من به کسانی که حضوری تا این اندازه پُررنگ از آیین‌ها را در شعرهای این شاعران انکار می‌کنند، توصیه می‌کنم به مستندات و آثار اینها مراجعه کنند.

خود بنده هم در خیلی از تقسیم‌بندی‌ها توسط کسانی که اهل شناخت شعر هستند، از مدرنیست‌هایی قلمداد شده‌ام که آیین‌ها در شعرش بسیار پررنگ‌اند. حالا یک عده گفتند شعر حجم، یک عده گفتند شعر دیگر و یک عده گفتند شعر ناب. من سه کتاب دارم که در آن‌ها فقط و فقط به امام حسین(ع)، شهدا و واقعه روز عاشورا پرداخته شده. فکر می‌کنم ادبیات ما همیشه نیاز دارد که به آیین‌های مذهبی بپردازد و اینها است که می‌تواند روی روابط انسانی ما تأثیر بگذارد. شعری که بماند ملکه ذهن خوانندگان شود، نمی‌تواند دور از آیین‌ها باشد. مثل شعرهای مولانا؛ مثل شعرهای عطار و خیام؛ و مثل شعرهای نیما.